

خانواده‌ی خواستنی

زنگ مدرسه خورده است، زنگ آخر. اولین کودکانی که خارج می‌شوند می‌دوند. انگار جایی قرار دارند. گویا دیرشان شده. جایی باید باشند که نیستند، همین الآن.

دوندگان که به پایان می‌رسند، نوبت کودکان آرام است. آن‌هایی که آهسته‌آهسته گام بر می‌دارند. یعنی آن‌ها جایی نباید باشند؟! جایی نمی‌خواهند بروند؟! وقت زیادی دارند و فرصت برای رسیدن فراوان؟! تفاوت در کجاست؟!

می‌توانیم از تربیت سخن بگوییم. بعضی از کودکان آن‌چنان خوب جامعه‌پذیر شده‌اند، تا اختار مدیر مدرسه و ناظم دبستان را برتابند. انضباط به قانون دارند و ذره‌ای از مرزها پا فراتر نمی‌نهند. کودکانی که آرام راه می‌روند و اهل دويدن تا خانه نیستند، تا سرویس حتی، شاید تا پدر یا مادری که منتظرشان است، بیرون درهای مدرسه، آیا این رفتار نشانه اوج قانونمندی آن‌هاست؟! مگر همین‌ها نیستند که زنگ تفریح حیاط مدرسه را روی سرشان می‌گذارند؟! آن‌قدر می‌دوند که معاون را ذله کرده به عصبانیت می‌کشند؟! زنگ آخر ناگهان آدم شده‌اند؟!

دانش‌آموزان با هم فرق دارند، این قبول. تفاوت‌های شخصیتی را نمی‌شود انکار کرد. اما اشتیاقی که در چهره بعضی هست و در چهره بعضی یافت نمی‌شود چه؟! آیا جاذبه «خانه» برای همه کودکان به یک اندازه است؟!

البته که سرعت حرکت دو متغیر دارد؛ جاذبه مقصد و دافعه مبدأ. این‌که مدرسه جاذبه دارد، معاون و مدیر و معلم خوب بوده‌اند، آن‌قدر زیاد که کودک را نگه می‌دارد، این هم قبول. اصلاً همان کلام مشهور: «درس معلم» و «آر بود» و «زمزمه محبت» و این حرف‌ها، در نهایت هم «کودک را جمعه به مکتب آوردن» همان. ولی تا این حد؟! پنج ساعت تمام در مدرسه بوده، نباید اکنون مشتاق «خانه» باشد؟!

این سؤال مهم است. اکنون باید بدان بیانیدشیم؛ آیا «خانه‌ی ما» آن‌قدر دوست‌داشتنی هست؟! نه فقط برای فرزندان که برای همسرمان. نه... حتی برای خودمان. آیا تمام اعضای خانواده از بودن در خانه راضی‌اند؟! فعلاً دنبال توجیه و دلیل و این حرف‌ها گشتن زود است. اول باید پاسخ این پرسش را یافت، پیش از آن‌که دیر شود. زندگی روتین شود و تکرار، عادت هر روزمان: آیا «خانه‌ی ما»، خانواده‌ی ما، خواستنی‌ست؟!